



16 جولای 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان

(از کودتای 26 سرطان 1352 تا کودتای 7 ثور 1357)

این نوشته مشتمل بر پنج قسمت است: 1- نظری به دوره های کاری شهید محمد داؤد خان، 2- بررسی مختصر از دهه "قانون اساسی"، 3- کودتای 26 سرطان، 4- رویدادهای عمده دولت جمهوری، 5- کودتای ثور و سقوط نظام جمهوری.

(قسمت سوم)

کودتای 26 سرطان 1352 و سقوط سلطنت

شرح این حادثه را با خاطره خود آغاز میکنم: شب 26 سرطان ظاهراً یک شب آرام به نظر میرسید، اما دردل تاریکیها یک تحول مهم درکشور درحال وقوع بود. آن وقت درمیکروریان زندگی میکردم و نیمه های شب صدای غرش چند تانک و بعداً آواز چند فیرر ثقیل مرا از خواب بیدارکرد. بی اعتنا به آن، دوباره چشم بستم و بخواب رفتم. صبح وقت از طریق نفر مؤظف بلاک مطلع شدم که شهر توسط تانکها اشغال شده و معلوم نیست چه رخ داده است. رادیو را روشن کردم، مثل روزهای جشن پیهم مارش عسکری و نغمه های اتن ملی پخش میشد، تیلیفون نیز کار نمیکرد. فقط ساعت 7:20 بود که نطق رادیو اعلام کرد: «اکنون سردار محمد داؤد بیانیه میدهد!»؛ این جمله کوتاه همه سؤالها را حل کرد و دانستم قضیه از چه قرار است.

محمد داؤد خان بعد از یک مقدمه مختصر چنین گفت: «من برای سعادت آینده وطن خود، جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم..... این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت، ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را به حضور شاه پیش و تحقق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم. بهر صورت نتیجه آن شد تا آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی قلبی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی برتقلب و دسایس و بردروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم بیک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه بیک رژیم مطلق العنان مبدل شد..... لذا همه وطن پرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شود و وطن از این ورطه بدبختی رهائی یابد.» او علاوه کرد که: «باید به اطلاع شما هموطنان عزیز برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدید که عبارت از نظام جهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید.» بانشر این بیانیه عمر چهل سال سلطنت در ظرف چند

د پانو شمیره: له 1 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په ځیر و لولۍ

ساعت پایان یافت، قانون اساسی 1343 ملغی و نظام جمهوری با این کودتای "سفید" زیر نام "انقلاب!" در کشور حکمفرما شد.

مردم از خود می پرسیدند:

یکروز بعد از کودتا با نشر یک فوتوی دسته جمعی در روزنامه ها سخن از کمیته مرکزی به میان آمد. اگر چه نام اعضای کمیته مرکزی هیچگاه نشر نشد، ولی بزودی همه دریافتند که بیشترین آنها وابسته به حزب دموکراتیک خلق بخصوص جناح پرچم بودند. دوهفته بعد وقتی اعضای کابینه اعلان شد، باز هم بیش از نصف وزرا مستقیم و یا غیرمستقیم به آن حزب نسبت داشتند. این وضع مردم را که از یکطرف با همچو تحول اظهار خوشی میکردند، از طرف دیگر دچار بهت و سردرگمی ساخت و این سؤال را برای همه مطرح کرد که آیا کودتا یک پدیده کاملاً داخلی بوده و توسط محمد داؤد خان طرح و مستقلانه تطبیق شده است یا اینکه دست دراز شورویها از آستین محمد داؤد خان بیرون شده است؟؟ این سؤال ذهن اکثر مردم را به خود مصروف ساخته بود، ولی جرأت ابراز نظر و بحث آنرا هیچکس نداشت.

توأم با این سؤال، مسائلی دیگر نیز در اذهان خطور میکرد مثلاً: اگر کودتا داؤد خانی بود، شمول این همه کمونیست ها برای چه؟ و اگر کودتا طرح کمونیستی بود، پس اشتراک محمد داؤد خان به حیث یک مسلمان واقعی و یک افغان ملتگرا از برای چه؟ چرا شورویها با وجود لاف دوستی و حمایت از سلطنت، تصمیم فوری به تغییر رژیم و سقوط سلطنت گرفتند و چرا آنها خواستند که محمد داؤد خان در راس کودتا قرار گیرد و یا چگونه محمد داؤد خان حاضر به قبول کودتا با همکاری کمونیستها گردید؟ آیا شاه از وقوع کودتا قبلاً آگاهی داشت؟ دلایل موفقیت کودتا با این سرعت و بدون خونریزی چه بود؟

در ادامه این نوشته سعی میگردد تا به سؤال های فوق تاحد امکان جواب گفته شود، و اما پاسخ به این سؤالها از همان آغاز تاحال به گونه بسیار متفاوت ابراز گردیده و هر صاحب نظر در زمینه توجیه و دلیل خاص برای خود داشته است که بطور عموم نظریات را میتوان بدو کتگوری عمده تقسیم کرد: یکی کسانی که کودتا را یک پدیده داخلی و مظهر اراده و تلاش خالص محمد داؤد خان میدانند و نقش شوروی را در آن قاطعانه نفی میکنند؛ و واضحاً خلقیها و پرچمیها و همه عناصر نیدخل در کودتا و نیز هواداران شخصی محمد داؤد خان شامل این کتگوری اند. در مقابل یک عده دیگر بخصوص مخالفان محمد داؤد خان - از جمله هواداران سلطنت، احزاب اسلامی و تنظیمهای جهادی قاطعانه بر نقش اصلی شوروی آن هم از طریق گماشتگان افغانی آن در کودتا اصرار مینمایند. همچنان هستند کسانی دیگر که در شک و تردید قرار دارند و در گفتار و نوشته های خود گاهی به یکسو و گاهی بسوی دیگر دلیل و برهان می آورند، ولی وقتی موضوع به دقت بررسی گردد، واقعیت در بین دو نظر نهفته است، بدین معنی که هر دو جانب یعنی گروپ داؤد خان از یکطرف و گروپ چپگرایان متشکل از عناصر خلقی و پرچمی شامل کودتا از طرف دیگر برای یک هدف مشترک یعنی سقوط رژیم و بسر رساندن کودتا همکار شدند، در حالیکه هدف بعدی آنها از هم کاملاً متفاوت بود.

محمد داؤد خان و کودتا؟

ارائه جواب به سؤالات فوق کاری نیست که در این مختصر از عهده آن برآمد. در اینجا فقط برای روشن شدن مطلب به نکاتی اشاره میکنم که برای درک واقعیت ها ما یاری کند: جای شک نیست که محمد داؤد خان از وضع کشور در طول ده سال مشروطیت راضی نبود و آینده سلطنت را نامطمئن می دید، بخصوص اینکه جانشین با اهلیت و با کفایت بعد از شاه در بین پسرانش وجود نداشت. خطرات ناشی از کودتای دیر یا زود از طرف چپی ها یا توسط جنرال عبدالولی ذهن محمد داؤد خان را به خود مصروف ساخته بود، بناءً او از مدتی در تغییر اوضاع به نفع خود می اندیشید، اما توان اقدام به کودتا را در خود به تنهایی نمی دید. در طول ده سال دوری از قدرت اطراف او تقریباً خالی و نفوذ او در اردو بسیار کم شده بود.

د پانو شمیره: له 2 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

هرگاه تعداد خلقی و پرچمی ها را حین کودتا از صف محمد داؤد خان بیرون کنیم، دیده میشود که عده بسیار کم، آن هم بدون کفایت لازم عملیاتی برای همچو یک کودتای منظم باقی میماند. حیدررسولی، سیدعبدالاله، قدیرنورستانی، غوث الدین فایق، محمد یوسف فراهی و چند نفر دیگر کسانی نبودند که توان بسرسانیدن کودتا را داشته باشند. بناءً نزدیکی عناصر خلقی و پرچمی به محمد داؤد خان و آمادگی برای کودتا اساساً از یک منبع نامرئی دیگر الهام میگیرد که کودتا از نظر عملیاتی برطبق هدایت مقامات شوروی و به روی یک پلان دقیق آنها درخفا طرح شده بود و بامهارت و احتیاط کامل طوری مورد اجرا قرار گرفت که نباید هیچ نشانه ای از دست داشتن مسکو در آن به چشم برسد. اگر چنین چیزی نمی بود، چگونه عناصر خلقی و پرچمی بدون هدایت مسکو و بدون مشوره با سفارت شوروی در کابل به چنین کاری بس مهم در کودتا اشتراک میکردند؟

دلیل مسکو!

دلیل اینکه چرا مسکو تصمیم فوری و عاجل مبنی بر تغییر رژیم در افغانستان گرفت، به اقداماتی مربوط میشود که در دوره کوتاه صدارت محمد موسی شفیق روی دست گرفته شد که قبلاً با اختصار بیان گردید. مسکو میدانست که شاه و شفیق هر دو مصمم به یک تحول کلی در سیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علاوه شفیق توانست بزودی بیک شخصیت با اعتبار در جامعه افغانی تبدیل شود. او یک مسلمان لیبرال و در عین زمان متمایل به غرب بود که میخواست نظم را در داخل کشور برقرار سازد و فعالیت روزافزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و وابستگی روبه تزاید کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هیلمند با ایران و تلاش برای تشدید مناسبات دوستانه با پاکستان، برقراری روابط نزدیک با کشورهای اسلامی و غرب، پایداری در سیاست عدم انسلاک و طفره رفتن از شمول در پیمان امنیت دسته جمعی آسیا، همه نشانه های نامطلوب برای شوروی بود که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها در افغانستان شکل میگرفت و در حقیقت دوری افغانستان را از محور نفوذ شوروی معنی میداد. همچنان با احتمال قوی برچیده شدن تدریجی دامنه فعالیت احزاب کمونیستی، سرمایه گذاری بیست ساله ایدئولوژیکی شوروی را در افغانستان برباد میداد.

در آن زمان که برژنف در راس قدرت شوروی بود، دوکتورینی داشت - مشهور به "دوکتورین برژنف" که حاوی این مطلب بود: "هرجا شوروی پایگذار، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و به هر قیمت موقف شوروی در آنجا با پد در حال پیشرفت باشد". مسلم است که اقدامات شفیق به تعبیر شورویها یک تخطی صریح از این دوکتورین محسوب میشد و از آنرو جزای این تخطی برطبق پالیسی معموله شوروی فقط درسرنگونی رژیم سلطنتی افغانستان خلاصه میگردد آن هم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب گردد.

چرا داؤد خان؟

اینکه مسکو چرا محمد داؤد خان را غیرمستقیم برای این منظور در نظر گرفت و خواست کودتا زیر هدایت او و بنام او صورت گیرد، دلایل آن روشن است زیرا: محمد داؤد خان از یکطرف یک شخصیت شناخته شده در کشور بود و از طرف دیگر آرزو داشت "برای خدمت به وطن" بار دیگر به قدرت برسد. پاچا گل وفدار - یکی از صاحبمنصبان کودتایی و عضو کمیته مرکزی که بعداً به مقام وزارت رسید، در این زمینه می گوید: «داؤد خان مهارت خاص داشت، دانش، استعداد و رهبری واقعی او کودتا را کامیاب ساخت. در آن کودتا بیشتر از 80 نفر شامل نبود. ما معتقد بودیم که اگر قدرت را در کابل بگیریم و نام محمد داؤد خان اعلان شود که یک شخصیت شناخته شده است، در آن صورت در ولایات کشور ضرورتی باقی نمی ماند که اقدام علیه کودتا صورت گیرد و همانطور هم شد.» (شهرت ننگیال: "محمد ظاهر شاه"، 1992، صفحه 76)

علاوتاً مسکو از یکطرف تا هنوز فکر میکرد که محمد داؤد خان همان داؤد خان صدراعظم و دوست آنها خواهد بود، از طرف دیگر چون مسکو قاطعانه به موفقیت کودتا مطمئن نبود، میخواست در صورت ناکامی کودتا، محمد داؤد خان

د پانو شمیره: له 3 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنېنت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

و گروه کوچک او را قربانی این حادثه سازد و با این ترتیب گماشتگان خلقی و پرچمی خود را بطور کل از خطر نابودی نجات دهد و آنها را برای پلانهای آینده مصئون نگهدارد.

محمد داؤد خان در مورد کودتا چه احساس داشت؟

محمد داؤد خان از این نیرنگ مسکو بیخبر نبود و بخوبی میدانست که چه بازی در پیش است، ولی او نسبت ضعف قدرت که برای اجرای نقشه کودتا در خود احساس میکرد، میخواست در آغاز از نیروی چپی های خلقی و پرچمی تاحد ممکن به نفع خود استفاده کند و بعد از یک مرحله به تدریج در تصفیه آنها اقدام نماید، بیخبر از آنکه شاید خودش روزی قربانی این بازی معلق و خطرناک گردد. همین احساس ضعف و بناءً احتمال ناکامی کودتا بود که محمد داؤد خان را در مورد راه اندازی فوری کودتا دچار شک و تردید ساخته بود، چنانچه حسن شرف چند بار از حالت تردد داؤد خان در اجرای عملیه کودتا، نگرانی و تشویش او در موفقیت کودتا تذکر داده است و در کتاب خاطرات خود می نویسد: «داؤد خان همان شب کودتا با پسر خود ویس به خانه من آمد و گفت: "تا همین دقیقه پسر من از کودتا اطلاع ندارد. در این نیمه شب از تو یک خواهش دارم و به حیث یک برادر بزرگ به تو امر میکنم... در صورت ناکامی به خداوند بزرگ ترا سوگند میدهم اگر من قادر به خود کشی نشدم، مرا از بین بردارید، زیرا زندگی برایم ارزش اسارت را ندارد"، میخواستم چیزی بگویم بهمراه ویس پسر خود به موتر سوار شد و خدا حافظی کرد و رفتند.» (شرف، محمد حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، صفحه 109 و 110)

همچنان پاچا گل وفادار میگوید که داؤد خان در شب کودتا هنگامیکه دستگاه مخابره را به خانه موصوف می برد، برایش گفته بود: در صورت ناکامی کودتا، او را به قتل برساند و علاوه کرده بود که: «من میدانم که پادشاه مرا اعدام نمیکند و مرا می بخشد، اما من اینگونه زندگی را نمیخواهم». (شهرت ننگیال: "محمد ظاهرشاه"...، صفحه 71)

حسن شرف در ارتباط با تردد محمد داؤد باز هم می نویسد: «شاه در اثر حادثه غیرمترقب چشم، جهت معالجه چشم به اروپا میروند و محمد داؤد میگوید در غیاب او کودتا نخواهد کرد، زیرا این حرکت معقول و مردانه نمیباشد.» شرف در ادامه می افزاید: «روز بعد حیدرخان رسولی و محمد سرور نورستانی نزد من آمده و گفتند اگر محمد داؤد با ما یکجا اشتراک نکند، ما بدون او اقدام خواهیم کرد، و اما تو مجبور هستی با ما باشی. موضوع راهمان روز با محمد داؤد در میان گذاشتم و علاوه کردم که این نظریه تمام سرگروپ ها است و به اجازه شما من هم نمیتوانم از فیصله اکثریت سرکشی کنم، زیرا اگر آنها افشا و دستگیر شوند، سبب بدبختی خود ما را می پندارند. از آنرو مجبورم با آنها باشم. با اینکه میدانم در صورت افشا همه ما کشته می شویم. محمد داؤد گفت: "از این گفته و از این اتهام پشت انسان میلرزد. من هم با شما هستم." از گفته او بخوشی استقبال و روز 25 سرطان فیصله بعمل آمد که بساعت یک و نیم شب سه شنبه 26 سرطان حرکات قطعات بدین ترتیب شروع گردد.» (شرف، محمد حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، صفحه 108 - 109)

در متن فوق واضحاً دیده میشود که حسن شرف به محمد داؤد خان دروغ گفته است بجای نظردو نفر، برای او آنرا "نظریه همه سرگروپ ها" وانمود کرده که این دورغ نشانه ای تهدید جناح چپگرای کودتا است که محمد داؤد خان را بدینوسیله زیر فشار قرار دهند تا از تردد کودتا در غیاب پادشاه بیرون شده و با آنها همنا گردند.

سفر پرماجرای اعلیحضرت به لندن:

تلگرام مورخ 26 جون 1973 سفارت امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه آن کشور مشعر است که: «اعلیحضرت محمد ظاهر شاه روز 25 جون ناگهانی رهسپار لندن گردید... سفر پادشاه نتیجه نیازمندی به مداوای خونریزی چشم بود که برطبق یک گزارش روز 18 جون 1973 چشم وی با توپ والیبال زخمی شد... شاه صبح وقت روز 23 جون به شفاخانه نور در کابل رفت...» دو روز بعد بتاریخ 25 جون پادشاه به مقصد تداوی چشم باپسرش شهزاده شاه محمود

د پانو شمیره: له 4 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ

و خانمش و سردار عبدالولی، همچنان داکتر ابراهیم مجید سراج، داکتر سعاده غوثی رئیس تشریفات و داکتر عبدالفتاح نجم طبیب مخصوص شاه و چند نفر دیگر رهسپار لندن شدند.

صبور الله سیاه سنگ نویسنده و محقق افغان وقوع حادثه را مختصر چنین بیان میکند: «درست وقتی شاه بلند قامت میخواست توپ را آن سوی جال پرتاب کند، هاشم میزاد [یکی از بازکنان طرف مقابل] برای جلوگیری از ضربه، خیز برداشت و مشتش را با شدت به سوی توپ کوبید. آن مشت که گویی سرنوشت افغانستان در میانش گره خورده بود، به جای توپ، به چشم پادشاه حواله شد و رویش را خونین کرد.» (سیاه سنگ، صبورالله: "چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 2 می 2010)

پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم که مدت بیش از ده سال را به حیث داکتر مخصوص در خدمت شاه گذرانیده و در 32 سفر در داخل و خارج کشور او راه همراهی کرده بود و در این بازی والیبال نیز اشتراک داشت، حادثه را طی یک مصاحبه رادیویی چنین شرح میدهد: «در کاریز میر ما هفته دو روز خدمت شان [پادشاه] میرفتیم، آنجا یک میدانک والیبال بود. والیبال را اعلیحضرت خوش داشتند. دست یک نفریکه مقابل اعلیحضرت استاده بود، درعین توپ زدن انگشتش به چشم اعلیحضرت خورد. من دیدم که از چشم اعلیحضرت خون آمده، باز رفتیم در شفاخانه نور که در آنوقت یک داکتر بسیار خوب آمده بود از انگلستان. سه شب متواتر اعلیحضرت را معاینه کرد که من بوم و عبدالولی جان و همگی میرفتند باز ابراهیم جان مجید که وزیر صحنه بود، همگی گفتند که چیزی مهم نیست، اما با آنهم احمد شاه جان [شهمزاد] و دیگر فامیل مرا وادار ساختند که تو داکتر معالج هستی اگر در آینده کدام خطر برای پدر ما پیش میشود، تو مسئول هستی که بعد از آن اعلیحضرت تشریف آوردند به لندن.»

قابل ذکر است که حین مواصلت پادشاه به لندن، داکتر همیشگی معالج چشم شان به رخصتی رفته بود و بعد از چند روز آمد و به گفته داکتر نجم: «پیش از اینکه اعلیحضرت بیایند به ایتالیا، چهار یا پنج روز طول کشید تا که معاینات چشم اعلیحضرت تمام شد و عبدالولی جان مطمئن شد که چشم اعلیحضرت چیزی قابل تشویش نیست باز اینها آمدند به کابل یعنی پیش از آمدن عبدالولی جان عرض کردم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند بصورت ناگهانی برای ملاقات اعلیحضرت در آن زمان عبدالولی جان از اطاق برآمده بود و شاه محمود جان [پسر شاه] هم نبود، تنها اعلیحضرت و خود سردار محمد نعیم خان مرحوم ملاقات داشتند و گپ می زدند.» (متن مصاحبه داکتر نجم، مندرج مقاله: "گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم و عواقب آن"، از این قلم، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 17 جنوری 2015)

دیدار غیرمترقبه محمد نعیم خان با پادشاه در لندن:

بعضی ها معتقد اند که کودتای سرطان در اثر سازش بین دوپسر کاکا صورت گرفته است که برطبق یک تفاهم قبلی بین آنها، شاه به بهانه تداوی به اروپا رفت و عبدالولی را نیز با خود برد و جای را برای داؤد خان خالی ساخت. این ادعا با دلایل زیاد منطقی و موجه نیست و با عقل سلیم برابر نمی آید، ولی احتمال اینکه شاه در آخرین روزها از امکان وقوع کودتا اطلاع یافته باشد، بسیار قرین به واقعیت است. به این شرح که: وقتی شاه جهت تداوی چشم رهسپار لندن شد، چند روز بعد سردار محمد نعیم خان به ادامه سفر خود از امریکا و اتحاد شوروی بصورت غیر مترقب به لندن آمد و به دیدار شاه در هتل رفت. شاه و عبدالولی با نعیم خان دیدار کردند. پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم طبیب خاص پادشاه و یکی از اعضای معینی در این سفر، چشم دید خود را ضمن یک مصاحبه مفصل رادیویی در فبروری 1999 چنین بیان کرد:

«عرض کنم در همین تداوی چشم که اعلیحضرت تشریف آوردند به لندن به هوتلی که بودند، بصورت ناگهانی و بدون خبر سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند. سردار محمد نعیم خان برای معاینه نیامده بودند، رفته بودند امریکا و بعداً روسیه و باز آمدند ناگهانی پیش اعلیحضرت به لندن در همان هوتلی که ما بودیم، در آنجا در پایان من خودم نشسته

بودم، سعدالله جان بود، دیگر سیدوحید الله عبدالله که پسان معاون وزارت خارجه شده بود و در آنوقت شارژ دافیر سفارت ما در لندن بود و ابراهیم جان مجید سراج بودیم که سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند و با همه سلام و علیکی کردند و بعد مصافحه بالا رفتند پیش اعلیحضرت در اطاق شان. ما همگی تعجب کردیم که چطور شد؟ تا آنکه زمانی عبدالولی جان از اطاق برآمدند، او نیز همراه اعلیحضرت هم از کابل آمده بود. باز عبدالولی جان از اطاق برآمد، دو به دو آنها مشوره کردند و مذاکره کردند یک ساعت دو ساعت. بعد پایان شدند باز برای نان خوردن اعلیحضرت، عبدالولی جان و سردار محمد نعیم خان و سعدالله جان رفتند، چون سعدالله جان کشیر [خزانة دار] بود و پیشش پیسه بود. باز ما در هتل نان خود را خوردیم. همگی تبصره کردند که چطور شد که سردار صاحب محمد نعیم خان ناگهانی آمدند به پیش اعلیحضرت.»

(در این مورد داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات و یکی از اعضای هیئت معیتی اعلیحضرت این ادعای داکتر فتاح نجم را رد میکند و میگوید حین ملاقات هیچگاه عبدالولی اتاق را ترک نکرد.) چند روز بعد عبدالولی روانه کابل گردید و شاه نیز از لندن به ایتالیا رفت.

داکتر نجم در ادامه گفت: «خوب باز هم پس از اطلاع از کودتا ما [از جزیره] به روم آمدیم. اما بعضی چیزهای دیگر شد که در همان جزیره که بودیم (البته قبل از اطلاع از وقوع کودتا) من از اعلیحضرت هیچ وقت اینرا ندیده بودم مثلاً یک پیراهن خود را به یاور داد که همین نزدت یادگار باشد، یک چیز برای من داد و یک چیز.. من هیچوقت از اعلیحضرت اینطور چیزها را ندیده بودم.»

اینکه شاه و نعیم خان (احتمالاً در حضور عبدالولی و یا در غیابش) در همچو موقع حساس باهم چه گفتند، هیچکس نمیداند. حدس و گمان اینجانب در اینست که :

احتمالاً نعیم خان به پادشاه گفته باشد که در این اواخر کمونیستها درصدد یک کودتا درکشور میباشند و از داؤدخان خواسته اند تا سرکردگی کودتا را بدست گیرد. داؤد خان در حال تردد است و نمیداند چه کند. کمونیست به او گفته اند اگر او در اینکار پیشقدم نشود، خود آنها فوری دست بکار خواهند شد. داؤد خان فکر میکند که کناره گرفتن او در این موقع در حقیقت سپردن افغانستان بدست یک مشت نوکران روس خواهد بود، آن وقت هم افغانستان برباد خواهد رفت و هم سلطنت و خاندان.(الغیب عندالله)

با این ترتیب میتوان حدس زد که جواب شاه به نعیم خان چیزی دیگر جز این سه حالت بوده نمیتواند: خاموشی، یا مخالفت و یا قبول این واقعیت تلخ که داؤد خان این وظیفه را بعهده بگیرد.

آیا محمد نعیم خان از پلان کودتا قبلاً آگاه بود؟

بعضی ها به این نظر اند که سردار نعیم خان از پلان کودتا قبلاً هیچ اطلاعی نداشت و فقط در همان شب کودتا از آن آگاه شد. بناءً با این دلیل اینکه محمد نعیم خان برای رساندن همچو خبر و معلوم کردن نظر اعلیحضرت در زمینه بطور غیرمترقب به دیدار شاه در لندن رفته باشد، برطبق این نظر بی اساس تلقی میگردد. چنانکه محمد عزیز نعیم - پسر نعیم خان و داماد پادشاه که در آنوقت به حیث عضو سفارت افغانی در لندن ایفای وظیفه میکرد، با آنکه یکبار گفته بود که پدرش از جزئیات کودتا تا آخرین روز اطلاع نداشت، ولی بعداً درمورد چگونگی کودتا از قول پدرش چنین گفت که : «از اینکه یک کشور خارجی کشور ما را اشغال نماید، همین کودتا بهتر است.» (اکرم، محمد عاصم: "سردار محمد داؤد"، ویرجینیا، 2001، صفحه 202)

اما خوشبختانه اکنون اسنادی در دست است که آگاهی محمد نعیم خان را از تصمیم کودتا یک سال سه ماه قبل از وقوع آن بیان میکند. اخیراً متن تلگراف مورخ 31 مارچ 1972 (11 حمل 1351ش) سفیر آنوقت امریکا در کابل "رابرت نیومن" در مورد مراجعه وحیدعبدالله به نمایندگی از محمد داؤد خان به دولت امریکا در رابطه به قدرت رسیدن مجدد سردار داؤد خان به نشر رسیده است که در یک قسمت آن چنین آمده است:

د پانو شمیره: له 6 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

«مسئله اول - به تاریخ 11 مارچ مطابق 21 حوت 1350 رئیس دفتر اطلاعات وزارت خارجه افغانستان وحیدعبدالله به خواهش خودش بخانه سفیر امریکا تشریف آورد. ما وحیدعبدالله را از سالها به اینطرف منحیث یک طرفدار سرسخت صدراعظم سابق سردار داؤد می شناسیم. در این ملاقات وحیدعبدالله از من پرسید که اگر سردار داؤد دوباره قدرت را بدست گیرد، عکس العمل امریکا چه خواهد بود؟ درمقابل این سؤال، من از وی پرسیدم که آیا این سؤال را از من به امر سردار داؤد میپرسد؟ وحیدعبدالله به من بصورت غیرمستقیم چنین جواب داد: "سردار داؤد میداند که من اینجا هستم." من به جواب وی گفتم که برای من مناسب نیست که در مورد مسائل داخلی افغانستان نظر بدهم.»

همچنان در ادامه موضوع در تلگراف مذکور چنین آمده است: «مسئله دوم - به تاریخ 27 مارچ 1972 مطابق 7 حمل 1351 وحیدعبدالله دوباره با یک مامور سفارت امریکا تماس گرفت و اظهار داشت که سؤال های ذیل در یک مجلس شب گذشته بین سردار داؤد، سردار نعیم و وحیدعبدالله طرح شده و به وی مستقیماً وظیفه داده شده است تا این سؤالات را به مامور سفارت امریکا بپسارد تا از دولت امریکا پرسیده شود:

الف - موقف امریکا در مورد این که سردار داؤد دوباره قدرت را بدست گیرد، چیست؟

ب - آیا داؤد/نعیم بالای امریکا حساب کرده میتوانند که امریکا در مورد دوباره بدست گرفتن قدرت توسط آنها خوشبین خواهد بود؟

ج - آیا بعد از بدست گرفتن قدرت توسط داؤد/نعیم امریکا به ادامه کمک های اقتصادی و حمایت معنوی از حکومت افغانستان ادامه خواهد داد؟

د - آیا اضلاع متحده امریکا استقلال افغانستان را حفاظت خواهد کرد؟

(برای شرح مزید دیده شود: متن تلگراف مندرج سند شماره 196 وزارت خارجه امریکا که توسط احمد فواد ارسلا از انگلیسی ترجمه شده و در پورتال افغان جرمن آنلاین مورخ 13 جون 2015 به نشر رسیده است)

جای تعجب است که در عین زمان مارشال شاه ولیخان (پدر سردار عبدالولی) عم پادشاه و محمد داؤد خان تلاش میکند تا بین پادشاه و محمد داؤد خان مناسبات را دوستانه ساخته و آنها را به اصطلاح "آشتی" بیندازد. متن تلگراف مورخ 13 اپریل 1972 (24 حمل 1351) سفیر امریکا در کابل به وزارت خارجه امریکا این موضوع را تذکر میدهد و در ضمن می افزاید که: «در این روزها آوازه های دخول دوباره سردار داؤد در دولت در بین حلقه های مختلف در کابل زیاد شده است.» (برای شرح مزید دیده شود: متن تلگراف شماره 2042 سفیر امریکا در کابل عنوانی وزارت خارجه امریکا، ترجمه احمد فواد ارسلا، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 11 جولای 2015)

مراجعت فوری سردار عبدالولی از لندن به کابل:

دراثر پخش همین آوازه ها در کابل سردار عبدالولی موضوع را با اعلیحضرت در میان میگذارد و بعداً طی یک صحبت شخصی به جنرال نذیر سراج جریان را چنین شرح میدهد: «من از تحریکات داؤد خان اطلاع داشتم و برای بدست آوردن اطلاعات مؤثق سه نفر از صاحبمنصبان جوان را وظیفه داده بودم که در حلقه همکاران داؤد خان داخل شده و به من جریانات را خبر بدهند. از این سه نفر دوی آن زنده است که نمیخواهم نام ببرم. نفر سوم که تورن صاحب جان خان قوماندان گارد داؤد خان بود از طرف رژیم کمونیستی کشته شده است. هرسه نفر مذکور تازه ترین خبرها را با نوار های گفت و شنیده های جلسات داؤد خان بمن آوردند. من نوارهای ثبت شده را به اعلیحضرت شنونده و بعرض رساندم تا بمن اجازه دهند که همه این تحریکات را در ظرف یک شب از بین برده و داؤد خان را شخصاً به منزلش رفته و توقیف نمایم. اعلیحضرت گمان میکردند که نظر به نفرت و انزجار که من از داؤد خان دارم، در صدد انتقام گیری از او میباشم. از اینرو به من چنین دستور دادند: "نی اغه لاله به هیچ تشبیهی دست نخواهد زد، غرضدار او نباشید."» (سراج، جنرال محمد نذیر: رویدادهای افغانستان، 1977، صفحه 67 و 68) [قابل ذکر است که این صحبت سالها بعد هنگامیکه سردار عبدالولی و جنرال سراج هر دو در اروپه مهاجر بودند، صورت گرفته است.]

د پانو شمیره: له 7 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بڼي پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولۍ



یک عکس بسیار کمیاب: اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در بین دو قطب قدرت خاندانی از راست به چپ: سردار عبدالولی، مارشال شاه ولیخان، اعلیحضرت، سپه سالار شاه محمود خان، سردار محمد نعیم و سردار محمد داود

در این سناریو که اگر صحبت در حضور عبدالولی صورت گرفته باشد یا در غیاب او، در هر دو حالت واضح است که تحمل شنیدن همچو خبر برای عبدالولی بسیار ناراحت کننده بود و با طمطراق همیشگی به شاه اطمینان میدهد که فوری به کابل رفته و برای جلوگیری از حادثه جداً داخل اقدام میشود. به همین دلیل عبدالولی در ظرف دو سه روز لندن را بعزم کابل ترک گفت. او در کابل همه رده های بالائی اردو را زیر مراقبت قرار داد، ولی نشانه ای از کودتا و کودتا گران را نیافت و موفق نشد تا پلان تاکتیکی کودتا را که به احتمال قوی به همکاری مشاوران شوروی که به همه رموز اردوی کشور واقف و مسلط بودند، تنظیم گردیده بود، کشف و خنثی سازد. همان بود که کودتا به چنان مهارت و دقت عملی شد که جنرال صاحب در بستر خواب و سائرجنرالهای اردو در خانه ها ویا قرارگاه های شان گرفتار گردیدند و بدین ترتیب در ظرف چند ساعت کودتا موفقانه بسر رسید و بساعت 7:20 صبح 26 سرطان نظام جمهوری در کشور با پخش بیانیه سردار محمد داود از طریق رادیو افغانستان اعلام گردید.

در این ارتباط موضوع مهم دیگر سؤال مشروعیت نظام جدید است، زیرا به عقیده بعضی ها: هر نظامی که بوسیله کودتا به وجود آید، از رأی مردم نمایندگی نمیکند و بنائاً فاقد مشروعیت است. در اینجا باید خاطر نشان کرد که برای مشروعیت یک نظام از طریق ابراز رأی مردم دو حالت وجود دارد: یکی ابراز رأی قبل از ایجاد یک نظام، طوریکه مردم بوسیله رأی دهی و نظرخواهی از آنها (ریفراندام) به نظام مشروعیت می بخشند و دیگر نظر مردم بعد از حاکمیت یک نظام است که در همچو حالت، هرگاه مردم در مقابل نظام قیام نکنند و زندگی به روال عادی پیش برود و کوچکترین مخالفت را با نظام جدید از خود بروز ندهند، در اینصورت رضای مردم نشانه قبول نظام از طرف مردم بوده و نظام

د پانو شمیره: له 8 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولۍ

بدینوسیله مشروعیت لازم خود را کسب میکند. هرگاه در برابر یک نظام "کودتائی" مردم روبه قیام آورند و علیه آن به مبارزه برخیزند، در آنصورت واضحاً که همچو نظام از حمایت مردم برخوردار نبوده و مشروعیت خود را از دست میدهد، ولو که رژیم کودتائی با اعمال زور و فشار برای چندی به حاکمیت خود دوام دهد.

در این ارتباط ما در کشور خود در طول تاریخ مثالهای زیاد داریم: قیام مردم در اطراف کشور پس از جلوس امیر حبیب الله کلکانی یکی از این مثالها است، همچنان قیام مردم علیه رژیم خلقی - پرچمی و یا جنگهای داخلی پس از ایجاد حکومت تنظیمی و بعداً طالبان. در مورد کودتای 26 سرطان باید گفت که این کودتا "سفید" بود و فقط در ظرف چند ساعت شب به اجراء درآمد و لذا هیچ نوع تلفات مالی و بشری نداشت (البته به استثنای یک دو حادثه) و هیچ نوع مقاومت مردمی در برابر آن چه در کابل و چه در اطراف و اکناف کشور رخ نداد. یگانه مقاومت بعد از گذشت چند سال حملات بعضی گروپ های اسلامی افغان در پنجشیر و لغمان در 1354 بود که به سرعت ناکام و سرکوب شد. این حملات طوریکه همه میدانند، بیشتر از طرف مقامات پاکستانی سازمان داده شده بود و مبنای مردمی نداشت.

نکته مهم دیگر موضوع "حلف وفاداری" است که به نظر بعضی ها شخص باید در هر حالت پابند آن باشد و هیچگاه از آن برنگردد، در غیر آن مهر خیانت بر او زده میشود. پابندی به "حلف وفاداری" منوط به همان حالت و شرایطی است که شخص به آن سوگند میخورد، هرگاه حالت تغییر کند، این تغییر حالت میتواند منجر به شکستن سوگند گردد. مثلاً اگر شخصی بیک نظام تحت شرایط خاص آن حلف وفاداری یاد کرده است و اما وقتی متوجه میشود که نظام به سمت دیگر در حرکت است، در آنصورت حق دارد حلف خود را باطل سازد. عین حالت در "بیعت" است که مثل حلف وفاداری به تائید یک شخص در یک مقام عالی دولت ابراز میگردد. هر وقت بیعت کننده متوجه تغییر روش شخص گردد، حق دارد بیعت خود را از او باز ستاند و به کسی دیگر بیعت کند. اینکار در تاریخ، مخصوصاً در کشورهای اسلامی به وفرت دیده شده است.

میگویند محمد داؤد خان به سلطنت و شاه حلف وفاداری یاد کرده بود و با راه اندازی کودتا این "حلف" را شکستاند و بنابراین متهم به "خیانت" به شاه و نظام سلطنتی میباشد. در اینجا باید گفت که با انفاذ قانون اساسی 1343 و محدودیت ماده 24 در آن، محمد داؤد خان از یکطرف از قید "حلف وفاداری" بیرون شد و روابط او با نظام تقریباً قطع گردید و او مدت ده سال را در این موقف گذرانید و از طرف دیگر محمد داؤد خان بعد از استعفی از صدارت هیچ وظیفه رسمی دیگر نداشت، نه ملکی و نه نظامی که خود را در امور محوله تابع "حلف وفاداری" در وقت مأموریت خود بداند.

چگونه اعلیحضرت از وقوع کودتا آگاه میشود؟

جریان این رویداد مهم را بهتر است از زبان شخصی بشنویم که از همراهان شاه و داکتر معالج و معتمد شاه بود. داکتر فتاح نجم طی یک مصاحبه مفصل و طولانی که در فیبروری 1999 با رادیو 24 ساعته منتشره کالیفورنیا انجام داد، جریان را چنین بیان کرد: (برگرفته از کست مربوطه)

«عرض کنم که ما به همین جزیره بودیم بنام جزیره "ایسکیا" که در آن جزیره سال قبل هم اعلیحضرت تشریف برده بود، یک جزیره است که یک هتل دارد و در آنجا یک مینوی عمومی دارد که تنها کسانی که می آیند برای معالجه فزیوتراپی مثلاً تداوی با آب گرم، آب رادیوم و غیره است. در آن جزیره موتر و بایسکل نیست، همه پیاده می گردند؛ کسی نان فرمایش داده نمیتواند، همان یک غذای است که همه میخورند. آنجا برای ده روز رفته بودیم، هفت روز تیر شده بود، روز هشتم بود، من به اطاق اعلیحضرت صبح وقت هشت بجه می رفتم آنها با بالا پوش خواب و من بکس شانرا گرفته می آمدم پائین به منزل زیر زمینی، آنجا تداوی مساز "گل و لوش" و مساز در آب گرم، جمناستک و غیره بود. همان روز 8 بجه صبح که رفتیم تا 12 بجه. 12 بجه بالا آمدم و اعلیحضرت فرمودند که امروز بسیار ذله شدید من در پایان همراه شما یکجا نان نمیخورم. سعدالله جان غوثی رئیس تشریفات بود، سعدالله جان را بگوئید که بالا بیاید که برای من یک نان فرمایش بدهد و من امروز در اطاق تنها نان میخورم همراه نور آقا زکریا [مشاور و شوهر خواهر شاه]. من آمدم برای سعدالله جان پایان و اطاقهای ما پهلو به پهلو بود، دیدم که سعدالله جان دریشی لوکس سرمه پوشیده،

د پانو شمیره: له 9 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

من گفتم سعدالله خیریت است، سعدالله جان که زبانش کمی لکنت داشت، بسیار انسان کامل و بسیار لایق و پرمعلومات بود، گفت که بعد تر برایت چیزی را می گویم. پرسیدم چه را میگوئی؟ گفت که مگر خیر نداری. خوب آمدیم سرمیز نان در پایان. من و شمس الدین خان یاور نشستیم و برایش گفتم که من شب پیشتر یک خواب نا آرام دیده ام. شمس الدین خان گفت که شما داکتر صاحب هروقت سفر به آخر میرسد، همینطور خوابهای نا آرام می ببیند. ما نشستیم که در آنجا یک خارجی آمد و او مرا می شناخت که میرفتم به اطاق اعلیحضرت. او به زبان آلمانی همراهم گپ زد و گفت که شب شنیده ام که در مملکت تان کودتا شده است. من گفتم چه میگوئی؟ شمس الدین گفت که چه گفت، گفتم کودتا شده؛ گفت برو کدام مرد پیدا شود که کودتا کند.»

داکتر نجم افزود: «خوب مقصد دیدیم که بعدتر اعلیحضرت خبر شدند. همین سعدالله جان رفت به اعلیحضرت گفت که این را هم نوراحمد جان اعتمادی را خدا رحمت کند، سفیرافغانستان در ایتالیا بود و از امین جان اعتمادی خبر را از بی بی سی شنیده بود و او سفیر در یوگوسلاویا بود و به نوراحمد جان پسر کاکای خود تلیفون کرد که این گپ شده است و گفت که به اعلیحضرت چطور میگوئی. باز او به سعدالله جان گفته بود که اینطور گپ است که باید به اعلیحضرت برسد. اعلیحضرت خبر شد و مرا خواست و من پیش شان نشستم. تنها خود شان بود و به حق من بسیار لطف کرد. خوب لازم گفتن حالا نیست، تنها همینقدر کلمه را گفت که داکتر صاحب، گفتم بلی، اعلیحضرت همیشه داؤد خان را "اغه لاله" می گفتند، گفتند: "اغه لاله ام مرا از پشت سر زد و هرکس به دامن روس خود را ببندارد، کار آسان نیست" و خود شان دعا کردند که "خدا افغانستان را خراب نکند، آرام داشته باشد". این یک صحنه فوق العاده خراب بود، فقط همین دو جمله را گفتند.» (متن مکمل مصاحبه داکتر نجم: "گوشه از تاریخ - اظهارات یک شاهد عینی درباره آخرین سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم"، از این قلم، افغان جرمن آنلاین، 17 جنوری 2015)

استعفی از مقام سلطنت، چرا؟

اعلیحضرت وقتی از وقوع کودتا در ایتالیا اطلاع حاصل کرد، چند روز بعد بتاريخ 21 اسد 1352 استعفای خود را از مقام سلطنت که به ملاحظه سناریوی فوق بسیار بدیهی و قابل فهم بود، به این عبارت عنوانی "رئیس جمهور" ارسال کرد:

«برادرم جلالتماب رئیس جمهور!

از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقرار نموده اند، به احترام از اراده مردم وطنم، خ، پادشاه در مورد تعیین جانشین سلطنت به یکی از اعضای تسوید قانون اساسی گفته بود که: «و دم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم. درحالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.»

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان
ایتالیا - 21 اسد 1352 (12 اگست 1973)

در ارتباط با استعفا نامه اعلیحضرت، انجنیر احسان الله مایار روایتی از قول محمد انور نوروز - آنوقت سکرتر اول سفارت افغانی در لندن به این شرح دارد که: شفری از کابل به سفارت رسید که به مطالعه سفیر - زلمی محمود غازی رسانیده شد. وقتی سفیر نامه را خواند، پرسید که رئیس دفتر ریاست جمهوری محمد اکبر به لندن می آید. محمد اکبر حامل یک مکتوب تاییبی بود که باید بوسیله محمد انور نوروز به اعلیحضرت در روم تسلیم داده می شد. موصوف وقتی نامه را بحضور پادشاه در روم تقدیم کرد، پادشاه بعد از مطالعه آن نامه، رو به او کرد و گفت: «پدرتان مرحوم محمد نوروز خان برای اعلیحضرت شهید بیعت مردم را جمع میکرد و خودش امروز حامل بیعت من به یک شخص میباشی.»

د پانو شمیره: له 10 تر 11

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولۍ

وقتی محمد انور نوروز فردا برای گرفتن جواب نامه بحضور پادشاه رسید، پادشاه یک پاکتی که سرش باز بود، برایش داد. محمد انور نوروز افزود: «چون اعلیحضرت پاکت را سر باز برآیم داده بودند، آنرا مطالعه کردم، ولی با تعجب مشاهده کردم که مکتوب امروزی با دست نوشته شده و در متن نیز با مکتوب تایپ شده تفاوت دارد. چون در خدمت اعلیحضرت کسی دیگر نبود، فکر میکنم که بقلم خود شان نوشته و تصنیف شده بود.» او در ادامه میگوید: «بهرصورت مرام اعلیحضرت که "به نفع یک شخص استعفا نمیکند، بلکه مردم را عنوان میکند"، در این نامه واضحاً دیده میشود.» (مایار، احسان الله: مقاله "تکه تکه بهم پیوستن گزارشات تاریخی چشم خونین پادشاه"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 8 می 2010)

اینکه بعضی ها ادعا دارند که محمد داؤد خان فامیل شاهی را تا وصول استعفا نامه گروگان گرفته بود، حقیقت ندارد، زیرا ملکه و همه اعضای فامیل به استثنای عبدالولی، در اولین طیاره به امر محمد داؤد خان به روم مواصلت کردند و با اعلیحضرت که بعد از اطلاع کودتا در سفارت افغانستان در روم می زستند، پیوستند. تنها سردار شاه ولی خان بخاطر آینده پسرش عبدالولی نخواست وطن را ترک کند و در کابل ماند. سفیر افغانستان در روم نوراحمد اعتمادی از شاه و فامیلش بخوبی در سفارت پذیرائی کرد. اینکه گفته می شد که اعتمادی در نوشتن استعفا نامه ذیدخل بوده است، اظهارات محمد انور نوروز این موضوع را تأیید نمیکند.

اینکه چرا شاه از مقام سلطنت استعفا کرد بر علاوه دلیلی که در متن استعفا نامه ذکر شده است یعنی "حمایت مردم از نظام جدید"، عواملی دیگری نیز در آن دخیل بود، از جمله: طوریکه قبلاً ذکر شد، پادشاه در مورد مواد مربوط به تعیین جانشین مقام سلطنت حین تسوید قانون اساسی جدید به یکی از اعضای کمیسیون تسوید صریحاً گفته بود که: «مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند...»؛ پادشاه این مطالب را چند بار با شخصیت های دیگر افغان از جمله داکتر عبدالمجید نیز در میان گذاشته بود و از وی آن معلوم میشود که اعلیحضرت میخواست خودش به حیث آخرین پادشاه افغانستان باشد و این افتخار بزرگ را در تاریخ کشور به خود اختصاص دهد، زیرا او میدانست که در بین فرزندان کسی نیست که بتواند به ادامه سلطنت بدون اصطکاک و برخورد بپردازد و نیز از اختلافات درون خانواده که منجر به کشت و خون گردد، بسیار هراس داشت.

(ادامه دارد در قسمت چهارم)